

فریدون فاطمی

# سیمای امیر یالیم و سرمایه‌داری

نقدی در باره کتاب: «امیر یالیم ژاین»

اثر جان هالیدی و گاوآن یک کورماک - ترجمه: محمدرضا رضاخانی

در آن زمان کشورها يك به يك و به طور مستقل از مرحله‌ی اقتصاد پراکنده فئودالی گذر می‌کردند و پس از بدست آوردن یکپارچگی های وارده عصر صنعتی میشدند اما گروه سوم کشورهایی که در آنها زمینه برای گذر از این مرحله فراهم شد مواجه با عصری بودند که توسعه فوق‌العاده سرمایه‌داریهای پیش رفته امکان هرگونه رشد مستقل را از بورژوازی این کشورها سلب کرده بود و امکان صنعتی شدن بطور مستقل و بدون وابستگی به نیروهای بین‌المللی اقتصادی به صورت آرزویی دست نیافتنی برای این کشورها باقی ماند و خواهد ماند.

دو گروه کشورهای پیشگام سرمایه‌داری، در جریان رشد خویش از مرزهای ملی فراتر رفتند و در عرصه بین‌المللی با یکدیگر برخورد پیدا کردند و دو جنگ جهانی ثمرات این برخورد بود که اینجا فرصت بحث مفصل در باره آن نیست و همین قدر باید گفت که نخستین نتیجه آن شکست شدن مرزهای استعماری بود. جنگ به هدف تقسیم مجدد مستعمرات آغاز شد اما به از میان رفتن تقسیم بندی مشخص مناطق استعماری ختم شد. عامل اساسی این تحول قدرت سرمایه‌های آمریکایی بود که برای بهره‌برداری از مواد اولیه و نیروی کار و بازار مصرف‌زمینهای بیگانه نیازی به حفظ مرزهای سیاسی استعماری نداشت و به اتکای قدرت اقتصادی خویش قادر بود منافع خود را در این مناطق حفظ کند و توسعه بخشد. در حالی که سرمایه‌داریهای کهنه انگلیس و فرانسه فاقد این قدرت بودند و فقط با تسلط مستقیم سیاسی می‌توانستند به بهره‌برداری از این مناطق ادامه دهند. به همین دلیل بود که آمریکا به نهضت‌های استقلال

برای خواننده فارسی زبان، به‌خصوص امثال ما که نه فرصت و امکان تحقیق دقیق و تفصیلی در زمینه‌هایی از قبیل موضوع این کتاب را دارند، و نه دسترسی به منابع لازم را، ترجیحاً این کتاب فرصت ذی‌قیمتی است برای دست یافتن آسان و ارزان به اطلاعاتی وسیع و مفید، که امکان فهم و تحلیل وضع و نقش ژاین در اقتصاد معاصر جهان، و آگاهی بیشتر از روابط اقتصادی بین‌المللی را فراهم می‌آورد. ما نیز، با بهره‌گیری بسیار از آن، نکات و مسایلی را که به نظرمان می‌رسد بیان میکنیم.

ژاین پیش از جنگ جهانی دوم مسیر عادی و کلاسیک تکامل اقتصادی را پیموده بود و رشد سرمایه‌داری در آن هیچ ویژگی اساسی و تمایزی با سرمایه‌داریهای پیش رفته غربی نداشت جز آن که از لحاظ زمانی از آنها قدری عقب‌تر بود، و البته این فقط در مقایسه با انگلیس و فرانسه و امریکاست، و در مقایسه با سایر کشورها، انقلاب ۱۸۶۷ شیجی که آغاز پیشرفت صنعتی ژاین و استقرار حکومت متمرکز و مقتدر در آن است مقارن است با تاسیس امپراتوری آلمان و وحدت ایتالیا و این سه کشور در واقع همراه و هم‌زمان با یکدیگر پا در جاده صنعتی شدن گذارند و می‌توان گفت دومین گروه کشورهای پیشگام سرمایه‌داری صنعتی هستند، تحکیم وحدت کشور و تاسیس حکومت مرکزی امکان رشد بورژوازی را در این کشورها فراهم آورد و چون در آن زمان رشد این طبقه اساساً يك چار چوب ملی صورت میگرفت این کشورها با وجود عقب افتادگی نسبت به گروه اول و محرومیت از منابع استعماری و نیز برخورد با منافع سرمایه‌داری‌های پیش رفته، توانستند صنعتی شوند.

طلبی در مستعمرات کمک کرد. سرمایه‌های آمریکایی پیش از جنگ دوم حوزه نفوذ خود را گسترش داده بودند و با انگلیس و فرانسه در این مناطق رقابت میکردند و تنها تسلط سیاسی این دو کشور بود که از گسترش نفوذ سرمایه‌های آمریکایی ممانعت میکرد و این تسلط پس از جنگ در اثر مبارزات ضد استعماری و ضعف اسعمارگران در نتیجه جنگ از میان رفت.

در مورد ژاپن نیز که حریفان در تصرف مستعمرات جدید میکوشید و فقر آن از حیث منابع مواد خام در داخل کشور این تلاش را توجیه میکرد سرمایه‌داری آمریکا تنها راه چاره‌ای که یافت این بود که خصمت ملی و مستقل را از بورژوازی بگیرد. هدف آمریکا صرفاً «قلع و قمع عناصر مخالف در نظام سرمایه‌داری ژاپن» نبود بلکه مسأله اصلی فرو کوفتن آن قشرها و قدرتهایی از طبقه‌ی حاکم ژاپن بود که منافعی مستقل و در چار چوب ملی داشتند و پیوند ژاپن با سرمایه‌های بین‌المللی و تن دادن آن به روابط اقتصادی جهانی سرمایه داری این منافع را به خطر میانداخت. در نتیجه، این نظر که «اشتغال ژاپن به وسیله آمریکا موجب اضمحلال زری باتسو (بنگاه مالی - صنعتی) ژاپن گردید» یک «افسانه کاملاً غلط» نیست. زری باتسو نماینده وحدت ملی طبقه حاکم ژاپن بود که با پیوندهای قومی بازممانده از دوران فتودال تقویت میشد و در واقع الیگارشی بورژوازی ژاپن بود و از آنجا که طبقه‌ی بورژوازی ژاپن اساساً عبارت بود از همان فتودالهای قدیم که تغییر ماهیت داده بودند این نوع رابطه که در آن هنوز آثاری از فتودالیزم به چشم می‌خورد بیشتر می‌توانست حافظ منافعتشان باشد در حالی که رابطه غایی موجود در بورژوازی که رابطه براساس پول است این وحدت را می‌شکست و باعث میشد سرمایه‌های بین‌المللی بتوانند به مدد قدرت پول در سنگر وحدت ناگسستی طبقه حاکم ژاپن رخنه کنند و سرمایه متراکم ژاپنی را در کل سرمایه بین‌المللی جذب و ادغام کنند. این واقعیتی است که آمریکا بورژوازی ژاپن را پریشان کرد و از نو سازمان داد و زای باتسورا مضمحل کرد و از راه ایجاد و تقویت سیستم بانکی در رابطه با بانکهای آمریکایی روابط درون طبقه حاکم ژاپن را به صورت متداول در غرب درآورد و رونمای ظاهری فتودال مآب را از زیر بنای بورژوازی موجود در ژاپن زدود. آمریکا بورژوازی ژاپن را از میان نبرد و مضمحل نکرد و چنین انتظاری نیز از آن نمی‌رفت. اما از این واقعیت نمی‌توان نتیجه گرفت که پس میان بورژوازی آمریکا و ژاپن از آغاز وحدتی اساسی (جز این که هر دو یک طبقه‌اند) وجود داشته است و جنگ و فتح ژاپن و اشتغال آن حکایت از تضادی شدید میان بورژوازی دو کشور نمی‌کرده است. باید گفت که آمریکا نه بورژوازی ژاپن بلکه روابط درونی آن با بورژوازی بین‌المللی را از میان برد و تغییر داد، نویسنده کتاب سیاست آمریکا در ژاپن اشتغال شده را چنان جلو میدهد که گویی فشار آمریکا بر طبقه حاکم ژاپن نوعی فرمالیته ظاهری بیش نبوده. و توجه نمی‌کند که این طبقه و تسلط مستقل آن بر کشور چه برخورد حادی با نظم بین‌المللی اقتصاد سرمایه‌داری داشته و چگونه مانع اصلی در راه استقرار سیستم نوین اقتصاد جهانی بوده است.

نویسنده کتاب میکوشد اثبات کند که آمریکا از همان سال ۴۸ در صدد تجدید بنای صنایع ژاپن بوده است. اما این کشف اهوشمندانه ایشان براسندلالی غلط استوار است و به جای آن که توجه کنند که تجدید حیات اقتصاد ژاپن و رشد صنعتی آن یک نیاز اقتصادی برای سرمایه‌داری آمریکا بوده و قوانین اقتصادی آن را به صورت یک ضرورت ایجاد میکند، گمان میکنند آمریکا بدون آنکه واقعا در رشد

صنعتی ژاپن ذی‌نفع باشد صرفاً به هدفهای سیاسی و برای مقابله با سوسیالیسم آسیایی تن به این امر داده است. ایشان گمان می‌کنند رشد صنعت و بورژوازی در یک کشور ضرورتاً بارشد صنعتی کشور دیگر تضاد ندارد. حال آن که منفعت اقتصادی سرمایه‌های آمریکایی در رشد هرچه بیشتر صنعتی ژاپن بوده است و آنچه با منافع آمریکا برخورد داشته شکل مستقل این رشد بوده است که با سیاستهای دوره اشتغال از میان رفت. از آن پس آمریکا و ژاپن بر خلاف نظر نویسنده کتاب نه متحد بلکه اساساً یک کل واحدند.

پیش از جنگ جهانی دوم زمینه شکستن وحدت ملی بورژوازی ژاپن فراهم شده بود و پارهای از سرمایه‌ها و صنایع ژاپن با آمریکا پیوند یافته بودند. رشد این گروه از سرمایه‌ها از همان زمان با خواستهای سایر گروه‌های طبقه حاکم ژاپن برخورد داشت. چرا که سرمایه‌های داخلی ژاپن که از لحاظ کمیت سرمایه کوچک‌تر و از حیث تکنولوژی و سیستم تولید عقب مانده‌تر و از لحاظ مواد خام صنعتی فقیر بودند در مقابل سرمایه‌هایی که با خارج پیوند یافته بودند به تدریج زمینه را می‌باختند و تسلط خویش را از دست میدادند. هیات حاکم ژاپن نیز که باز مانده فتودالیزم ژاپن بود که به نحوی پدر منتهانه زمینه صنعتی شدن ژاپن را فراهم آورده بود، در جریان این گرایش سرمایه‌های ژاپنی به پیوندهای بین‌المللی تسلط پدران خویش را بر این بورژوازی از دست میداد و اساساً رشد این بورژوازی به تدریج با حاکمیت مطلقه آن تضاد پیدا کرده بود. همین جناح از طبقه حاکم ژاپن بود که برای حفظ تسلط خویش در داخل، دست به ماجرا جوییهای استعماری و تقویت میلیتاریسم ژاپن زد. در حالی که جناح دیگر از طریق پیوند اقتصادی با خارج و بالا بردن سطح فنی تولید و کمیت تمرکز سرمایه و شیوه تولید و مدیریت خویش می‌توانست بدون توسل به این اقدامات منافع خویش را حفظ کند و گسترش بخشد و اقتصاد ژاپن هنوز در مرحله‌ای نبود که نتواند بدون اقدامات توسعه طلبانه و میلیتاریستی به رشد خویش ادامه دهد.

آمریکا در دوره اشتغال بورژوازی ملی ژاپن را خرد کرد و اضمحلال زری باتسو، تفویض قدرت امپراتور به مردم و اصلاحات اجتماعی و تجلیات همین سیاست آمریکا بود و به دنبال آن سرمایه‌های ژاپنی و آمریکایی پیوند یافتند.

نخستین نتیجه این امر امکان دسترسی و برخورداری صنایع ژاپنی از مواد اولیه بود که در اختیار سرمایه‌های آمریکایی و اروپایی قرار داشت. آنچه بورژوازی ژاپن می‌خواست با سیاست توسعه طلبی و جهانگشایی بدست آورد از راه یک مشارکت و پیوند ساده اقتصادی حاصل شد. و از آنجا که تولید مواد اولیه (به جز نفت) چندان دچار انحصار کامل نیست ژاپن در تامین نیازهای خویش با مسأله قیمت‌های انحصاری این مواد مواجه نبودند.

در واقع ژاپن بجای آن که مانند دوره پیش از جنگ برای تامین مواد خام مورد نیاز خویش درصدد تصرف و تسلط سیاسی و نظامی بر کشورهای جنوب شرقی آسیا باشد، در این زمان همراه با سرمایه‌داری نیرومند آمریکا از راه اقتصادی در این منطقه نفوذ گسترده کرد.

از آنجا که در این کشورها بورژوازی ملی در برابر نفوذ قدرتهای اقتصادی بین‌المللی مقاومت میکرد و در اقدامات سرمایه‌های جهانی اخلاص میکرد، چاره‌ای نبود جز تاسیس حکومت‌های نیرومند و هواخواه سرمایه‌های بزرگ بین‌المللی و در این امر ژاپن به آمریکا کمک کرد. به این طریق سرمایه‌های ژاپنی توانستند نیروی کار وسیعی در سطح منطقه در دسترس داشته باشند، نیازهای خود را به

مواد اولیه در اشتراك با سرمایه‌های بین‌المللی بر طرف سازند ، و به علاوه نخستین بازار فروش کالاها و خدمات خود را در جنوب شرقی آسیا بیابند . در نتیجه در این منطقه رشد بورژوازی نه به صورت مستقل بلکه در رابطه با سرمایه‌داری امریکا و ژاپن صورت گرفت و بسیاری از سرمایه‌های منطقه با سرمایه‌های ژاپنی پیوند یافتند بطوری که می‌توان به جای «سرمایه‌داری ژاپن» از «سرمایه‌داری جنوب شرقی آسیا» سخن گفت که پیوندی بود از سرمایه‌های بزرگ و وابسته به حکومت در سطح منطقه . سرمایه‌های کوچک در تمام کشورهای منطقه چون نقشی در حکومت نداشته‌اند مطیع این قدرت بوده و فعالیت‌شان منوط و وابسته به اقدامات این سرمایه‌های بزرگ است و تاکنون علیه تسلط این قدرتهای انحصاری مبارزه کرده‌اند . و گرچه نیروی آنها در حدی نیست که بتواند تسلط انحصاری بین‌المللی را بر اقتصاد منطقه از میان بردارد ، اما در نتیجه توسعه اقتصادی این کشور در دوره پس از جنگ ، سرمایه‌های داخلی نیز به تدریج نیرومند تر شده و به تناسب آن نیرو در قدرت سیاسی نیز سهمی یافته‌اند . ما در این منطقه تصویر قابل توجهی از بین‌المللی شدن تولید و پیوند سرمایه‌های همه کشورها می‌بینیم و ملاحظه می‌کنیم که چگونه در این منطقه سرمایه‌های داخلی در کنار سرمایه‌ژاپنی ، امریکایی ، و نیز سایر سرمایه‌های جهانی به بهره‌برداری از نیروی کار منطقه اشتغال دارند و اصرار نویسنده کتاب در بر حذر داشتن سرمایه‌های داخلی از پیوند با سرمایه‌های جهانی و حفظ استقلال اقتصادی و هشجاری در برابر سوء نیت سرمایه‌های خارجی منت برآب کوفتن است .

مشکلی که صنایع ژاپن پس از جنگ با آن مواجه بودند مخفیانه مالی بود که از ائتلاف منابع مالی ژاپن در دوره جنگ ناشی می‌شد و در نتیجه برای استفاده از ظرفیت تولیدی صنایع و نیروی کار وسیع موجود در ژاپن تنها نیاز به سرمایه‌هایی بود که بتوانند این نیروها را بکار بگیرند . در مقابل ، در این زمان فقط سرمایه‌های امریکایی بودند که پیش از جنگ و در طول آن به چنان تمرکزی رسیده بودند که بتوانند این عوامل تولید موجود در مناطق جهان را بکار بگیرند این سرمایه‌ها بود که بوسیله بانک بین‌المللی و سایر ارگانهای مالی جهانی برای به راه انداختن مجدد تولید در کشورهای مختلف بکار افتاد و در مورد ژاپن نیز همین سرمایه‌ها توانست صنایع ژاپن را تجدید حیات بخشد . بورژوازی ژاپن به این وسیله توانست نیروی کار وسیع موجود در ژاپن را به خدمت بگیرد و سهم عمده‌ای از سود حاصله به صورت بهره این وام‌ها به سرمایه‌های امریکایی برگشت . و این نیز نشانی است از اشتراك منافع بورژوازی دو کشور .

نویسنده که در بخش اول از «انهدام کامل صنایع نظامی ژاپن» در پایان جنگ سخن می‌گوید در بخش سوم روشن میکند که فقط بخش محدود از صنایع نظامی ژاپن در پایان جنگ از میان رفت . کمپانیهای تسلیحاتی امریکایی پس از جنگ از یک سو توانستند در اثر نفوذ در حکومت بخش مهمی از بودجه کشور را به خریدهای نظامی اختصاص دهند و از دیاد روز افزون قدرت مالی ژاپن پس از جنگ به این امر کمک کرد و بدین ترتیب ارتش ژاپن مجدداً در پیوند با ارتش امریکا و صنایع نظامی آن تسلیح شد . و از سوی دیگر بازماندگی ظرفیت تولیدی صنایع نظامی ژاپن را بکار گرفتند . و از تجربیات تکنولوژیک صنایع نظامی ژاپن و افسران ارتش آن استفاده کردند و بدین ترتیب صنایع نظامی مجدداً در ژاپن رونق گرفت و ژاپن به صورت یکی از شرکای کمپانیهای امریکایی تولید کننده تسلیحات در آمد و این بخش یکی از بخش‌های عمده اقتصاد ژاپن شد . تولید انبوه کمپانیهای تسلیحاتی نیاز به بازار فروش محصولات آنها را ایجاد میکرد و جنگ ویتنام و کره ایسن



بازار را ایجاد کرد و ژاپن نیز در وابستگی با صنایع نظامی جهانی ، به صورت پایگاه تعمیراتی و تدارکاتی امریکا در این دو جنگ در آمد .  
دوره بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم تسلط انحصارات تسلیحاتی امریکایی است که راست‌گرا ترین جناح سرمایه‌داری امریکا به حساب می‌آیند و در این دوره در وحدت با سایر انحصارات امریکایی و در رأس آنها در سراسر جهان به استقرار و حاکمیت حکومت‌های توتالیتر کمک کردند . چرا که در این زمان مقاومت بورژوازی کوچک کشورهای جهان سوم در برابر تسلط انحصارات بین‌المللی به شدت ادامه داشت و بدون وجود چنین حکومت‌هایی امکان عملکرد سرمایه انحصاری بین‌المللی و محدود کردن فعالیت سرمایه‌های کوچک و ملی و جذب آن در چارچوب فعالیت انحصارات وجود نداشت . این حکومتها فعالیت سرمایه‌های انحصاری را تسهیل میکردند و مانع کار شکنی سرمایه‌های داخلی می‌شدند و از این گذشته خریدار عمده‌ای برای کالاهای نظامی امریکا بودند و تسلط آنان در داخل کشور متضمن فشار طاقت فرسای بر مردم این کشورها بود . حکومت ژاپن تا پایان دهه پنجاه چنین حکومتی بود و کمکی بود به تسلط سرمایه‌های انحصاری امریکایی در تمام منطقه جنوب شرقی آسیا .  
بر خلاف نویسنده کتاب ما ترس از کمونیزم را نه علت اصلی این سیاست امریکا در جنوب شرقی آسیا ، بلکه فقط بهانه‌ای برای این سیاست میدانیم و این ترس حربه بسیار قدیمی کمپانی‌های تسلیحاتی برای فروش کالاهای خویش است . علاوه بر این ، سرمایه‌های انحصاری با مقاومت شدید خرده بورژوازی این کشورها

مواجه بودند و بدون تسلط حکومت‌های مقتدر و نظامی نه امکان شکستن این مقاومت وجود داشت و نه به سودآوری فعالیتت انحصارات اطمینانی بود و این خطر وجود داشت که کمونیزم برای خرده بورژوازی این کشورها مطلوب تر به نظر آید.

اقدامات انحصارات در ژاپن موجب رونق روزافزون اقتصادش و سرمایه‌های کوچک داخلی نیز در رابطه با فعالیت‌های انحصارات به تدریج رشد کردند.

علاوه بر سرمایه‌گذاری‌ها، وام‌ها و مشارکت‌های مستقیم انحصارات در ژاپن، مخارج آمریکا در طول جنگ‌های کسره و ویتنام نیز قدرت مالی هنگفتی وارد ژاپن کرد. این مخارج به وسیله بورژوازی ژاپن جذب شد و گرد آمد و به صورت سرمایه تولیدی در آمد. سرمایه‌های کوچک و بزرگ ژاپنی مداوما فعالیتت خویش را در سطح منطقه گسترش دادند.

پیوندی که در این جریان میان سرمایه‌ها و صنایع آمریکایی و ژاپنی بوجود آمد چنان محکم است که به هیچ صورتی نمی‌توان این دو را همچون کشورهای که فزاینده منافع خاص و مستقل خویش را دارند تصور کرد. صنایع ژاپن از سویی از لحاظ سرمایه بسا صنایع آمریکا پیوند دارند، از سوی دیگر برای تامین مواد اولیه در جنوب شرقی آسیا و نیز سایر مناطق جهان با مشارکت سرمایه‌های آمریکایی عمل میکنند، و از سوی دیگر تقسیم بین‌المللی تولید باعث شده که صنایع دو کشور مکمل یکدیگر باشند و در مورد بسیاری از محصولات هر یک قسمتی از آن را تولید کنند. اثر این وابستگی، هر تغییر در اوضاع یک صنعت در یکی از این کشورها، برون صنایع وابسته به آن در کشور دیگر تاثیر می‌گذارد و از اینرو این صنایع با صنایع مربوط به خود در کشور دیگر بیشتر اشتراك منافع دارند تا با سایر صنایع کشور خود. و هیچ اقدام اقتصادی از طرف دولتها در این کشورها نمی‌تواند تامین کننده منافع همه سرمایه‌های کشور باشد. سخن از رقابت «آمریکا» و ژاپن» گفتن، ندیده گرفتن آمیختگی شدید اقتصاد دو کشور است. و این تصور را ایجاد میکند که همه سرمایه‌های این کشور در رقابت با کشور دیگر وحشت دارند.

نویسنده بیهوده می‌کوشد در رابطه بین این دو کشور و نوعی تابعیت بیابد. تابعیت، تابعیت سرمایه کوچک از بزرگ است نه کشوری از کشور دیگر. سرمایه‌ها ملیت ندارد و جز افزون خویش به هر طریق هدفی جستجو نمی‌کند. کوشش نویسنده در اثبات این رابطه بین سرمایه‌های دو کشور، لابد باید ما را به این نتیجه برساند که نوع دیگری از بورژوازی وجود دارد که چنین رابطه‌ای را از میان خواهد برد و این تصویری است که قبلا به محاکم زده شده است. در شرایط اقتصادی امروز جهان، استقلال کشورها و بی‌نیازی آنها از صنایع سایر کشورها و اتکای صرف به تولید داخلی تصویری است به کلی بی‌پایه و با هیچ‌شگرد و معجزه اقتصادی نمی‌توان از پیوند با صنایع سایر کشورها گریخت و استقلال اقتصادی آرزوی موهوم و غیر معقولی بیش نیست. وجود نیروی کسره، بازار مصرف، مواد اولیه، و امکانات مساعد تولید در هر کشور، سرمایه‌های متراکم را از سراسر جهان به سوی آن می‌کشاند و اساسا سرمایه به جایی می‌رود که امکان سودآوری داشته باشد و با هیچ نیرویی نمی‌توان آن را در مرزهای ملی محدود کرد یا مرزها را به روی آن بست. نیازهای متنوع صنایع را نیز نمی‌توان در محدوده یک کشور برآورده ساخت و اغلب تامین این نیازها از بازار بین‌المللی مقرون به صرفه بیشتر است و تامین آن در داخل محتاج سرمایه‌گذاریهایی است که محتاج زمان و فراهم شدن امکانات و شرایط متعدد است.

از آن گذشته، مساله‌ی تکنولوژی است، کتاب در زمینه وابستگی ژاپن از لحاظ تکنولوژیک به سایر کشورها و هزینه خرید امتیازات و اجازت‌نامه‌های اختراعات اطلاعات قابل توجهی بنماید میدهد. این نیاز گریز ناپذیر ژاپن به خرید تکنولوژی نشان میدهد که رسیدن به تجربیات تکنولوژیک برای یک کشور به طور مستقل ممکن نیست و محتاج زمان درازی است که در طول آن این تجربیات انجام شوند و هزینه‌ها و سرمایه‌های فراوان برای کسب آن تلف شود و بابهایی گراف از بونه آزمایش بدر آیند. و طبیعی است که وقتی صنایع یک کشور دریابند که در زمینه مورد احتیاج آنان تجربیات لازمه در سایر کشورها انجام شده و آخرین پیشرفت تکنولوژی به دست آنان حاصل شده ترجیح میدهند آن را خریداری کنند و به سادگی مورد استفاده قرار دهند و البته در جریان بکار بردن آن در تکمیل آن خواهند کوشید. به همین دلیل تکنولوژی ملی نیز چیزی نیست جز یک نظریه‌ی ابداعی و «ملی» است. و سرمایه‌دار جز خرید تکنولوژی چاره‌ای ندارد و فقط بر سر قیمت آن می‌توان چانه زد.

در مورد روابط آمریکا و ژاپن که اساسی‌ترین موضوع کتاب است به طور خلاصه چند جنبه اصلی را مشخص می‌کنیم.

۱ - صدور سرمایه آمریکایی. دوره پس از جنگ دوره صدور سرمایه آمریکایی است که صرف احیاء صنایع ژاپن و بهرم بردن از نیروی کار وسیع و ارزان این کشور و ادغام صنایع آمریکا و ژاپن شد.

۲ - صدور کالای آمریکایی. در نتیجه توسعه اقتصادی ژاپن و گسترش بازار مصرف و قدرت خرید آن امکان یافت و جوابگوی نیاز صنایع آمریکا به توسعه بازار فروش خود گردید.

۳ - مخارج آمریکا در ژاپن. این مخارج نیز نتیجه نیاز صنایع آمریکا به فروش کالاهای خویش است. چنانکه گفتیم در تمام دوران پس از جنگ دوم تا پایان جنگ ویتنام سرمایه‌ناری تسلیحات نیرومندترین بخش اقتصاد آمریکا بود و صاحب بزرگترین سرمایه مالی بود و بر بخش عظیمی از منابع مواد اولیه در سراسر جهان تسلط داشت و گردش بخش وسیعی از سرمایه‌ها و صنایع در آمریکا بدان بستگی داشت و در نتیجه بر حکومت نیز مسلط بود. افزایش فوق‌العاده تولید این صنایع و نیاز آنان به بازار فروش، انگیزه دامن زدن به جنگ سرد و ماجراجوییهای آمریکا در ویتنام و کره شد. این بازار را دولت آمریکا بسوسيله پول مالیات دهندگان آمریکایی برای این صنایع «تاسیس» کرد. اضافه تولید در کاپیتالیزم امری گریز ناپذیر است و چنین اقداماتی یکی از راه‌های علاج آن است. تاسیس این بازار علاوه بر خریدهای نظامی دولت آمریکا از کمپانیهای تسلیحاتی، مستلزم بسیاری مخارج حاشیه‌ای در داخل و خارج آمریکا و از آن جمله در ژاپن بود. و این مخارج در ژاپن به صورت سرمایه گرد آمد.

در واقع پول آمریکایی چه به صورت سرمایه‌گذاری و وام و چه به صورت مخارج عملیات نظامی نیروی محرکه‌ای بسرای اقتصاد ژاپن بود و ژاپن را به صورت مکمل اقتصاد آمریکا و مرکز فعالیت اقتصادی منطقه در آورد.

۴ - صدور کالای ژاپنی. در اثر این عوامل در دوره منتهی به جنگ ویتنام، اقتصاد ژاپن به ظرفیت تولیدی عظیمی دست یافت و انحصارات غول آسا و سرمایه‌های کلانی در آن شکل گرفتند که به صورت وزنه‌ای نیرومند در اقتصاد بین‌المللی در آمدند. از این زمان صدور کالای ژاپنی اهمیتی بیش از پیش یافت. اقتصاد ژاپن که پیش از این بیشتر جویای مواد اولیه و نیروی کار ارزان در منطقه بود، از این پس بیشتر محتاج بازار مصرف است.

گذشته از این، تا این زمان صنایع ژاپن ریزه‌خوار فعالیت های سرمایه‌داری تسلیحاتی آمریکا بودند و از سیاست راست‌گرایانه و میلیتاریستی آن در منطقه پشتیبانی می‌کردند و منتفع می‌شدند. چرا که فقط آمریکا بود که می‌توانست با مخارج خود در منطقه بازار مصرف وسیع و قدرت خریدی ایجاد کند که موجب توسعه تولید این صنایع و فروش محصولات آنها شود. اما در این زمان اقتصاد آمریکا کُشش ادامه مخارج نظامی خود را در این مناطق نداشت و به تبع آن حکومت های دست راستی طرفدار آن نیز در منطقه از لحاظ اقتصادی تضعیف شده بودند و در نتیجه بازار مصرف و قدرت خرید در منطقه پایین آمده بود. در نتیجه صنایع ژاپنی به دنبال توسعه بازارهای خویش و کشف و نفوذ در بازارهای جدید به راه افتادند. تغذیه نشدن بازار منطقه به وسیله پول آمریکایی ظرفیت این بازار را کاست و منجر به لزوم وسعت یافتن بازار شد. کم پولی، محبت ژاپن نسبت به آمریکا را کاهش داد. و بورژوازی ژاپن دست از پیوستگی محکم خود با جناح دست راستی بورژوازی آمریکا برداشت. در داخل ژاپن این امر منجر به تسلط بورژوازی لیبرال بر حکومت گردید و نزدیکی با جیسن و شوروی خواست این جناح بود. دولت چین در آن زمان این تغییر سیاست و جهت بورژوازی ژاپن را درک کرد و استقرار روابط اقتصادی با ژاپن را به عدم وابستگی به کمپانیهای تسلیحاتی مشروط کرد.

در این زمان سرمایه‌داری جهانی به طور کلی بایک اضافه تولید کلی مواجه بود و در صورتی که توانایی یافتن و ایجاد بازارهای جدید را نمی‌یافت رقابت تولید کنندگان مختلف در بازار های موجود به بحران عمیق اقتصادی و رکود تولید ختم نمی‌شد و عملاً یکی از دلایل بحران ۱۹۷۴ همین امر بود. در اکثر کشورها صنایعی که در اثر رقابت فشرده ناچار به تن دادن به کاهش قیمت ها و در خطر سقوط بودند کوشیدند دولت‌ها را وادار به اتخاذ سیاست حمایتی و وضع تعرفه‌ها و سدهای گمرکی کنند. که البته این نیز چاره موقتی بیش نیست و از جهاتی دیگر تأثیراتی زیان بخش بر اقتصاد دارد. در نهایت فقط با گسترش بازارهای مصرف و تمرکز بیشتر تولید و سرمایه‌ها است که این رقابت نابوی کننده باور دیگر تا مدتی حل خواهد شد. ایجاد سدهای بازرگانی در حالی که برای صنعتی که حمایت می‌شود مفید است برای سایر صنایع کشور و نیز مصرف کنندگان مفید نیست چرا که مانع آن می‌شود که با افزایش رقابت قیمت‌ها و هزینه تولید پایین بیاید و صنایع به جای متوسل شدن به حمایت های گمرکی از راه بالا برین تکنولوژی و تمرکز بیشتر سرمایه‌های خود را حفظ کنند.

در نتیجه برخلاف نظر نویسنده کتاب ما گمان می‌کنیم که محدودیت صادرات ژاپن به آمریکا فقط خواست صنایعی بوده که در مقابل این رقابت به ناچار سقوط کرده و جذب سرمایه های بزرگتر خواهند شد در حالی که بسیاری از سرمایه‌های روبه ترقی و کار آمدتر و نیز مصرف کنندگان در آمریکا خواهان رفع سیاست حمایتی

هستند که در اثر پایین آوردن قیمت‌ها هزینه‌های آنان را کاهش خواهد داد و این نیز نشانی دیگر است از نبودن یکپارچگی منافع درون بورژوازی یک کشور.

یکی از دلایل محدودیت صادرات ژاپن به آمریکا، خواست سرمایه‌های انحصاری بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی به راکد کردن سرمایه گذاری در سطح بین‌المللی و ایجاد رکود بود. اجمالا می‌گوئیم که در این دوران، در اثر بحران بین‌المللی تولید، سرمایه گذاریهای جدید منجر به بالا رفتن هزینه تولید و کاهش سود انحصارات چند ملیتی می‌شد. از طرف دیگر، کسری عظیم‌تر از پرداختهای آمریکا و انبوه دلارهایی که پس از جنگ در خارج آمریکا جمع شده بود در واقع قدرت سرمایه‌گذاری عظیم بود که آمریکا به دست خود در سراسر جهان ایجاد کرده بود. افزایش صادرات ژاپن به آمریکا موجب افزایش این اندوخته دلاری در کشورهای مختلف می‌شد و در نتیجه با پائین آمدن ارزش دلار امکان سرمایه‌گذاری از دیداد میبافت و این خطری بود برای انحصارات چند ملیتی که منجر به محدودیت واردات آمریکا شد. سرمایه‌داری ژاپن ناگزیر است به علت پیوندهای جهانی خویش علاوه بر حفظ منافع خصوصی صادر کنندگان خویش این منفعت کلی شرکت‌های چند ملیتی را نیز رعایت کند و منافع عمومی سرمایه‌داری را بر منافع خصوصی ترجیح، یادست کم وفق، دهد و در نتیجه، توافقیهای آن با آمریکا یک «تحمیل» نیست بلکه حفظ یک نفع مشترک است.

• صدور متقابل سرمایه. در زمان ما صدور سرمایه در سطح جهانی از حالت یک طرفه خارج شده و برخلاف گذشته که کشورهای معدودی صادر کننده سرمایه بودند (و این یکی از مراحل سرمایه‌داری خوانده می‌شد) امروزه صدور سرمایه به‌طور متقابل بین همه کشورها صورت می‌گیرد. آنچه نویسنده کتاب به عنوان جنگ سرمایه‌گذاری بین ژاپن و آمریکا ذکر می‌کند در واقع ناشی از تأثیر کلی سرمایه‌گذاریهای جدید بر کاهش نرخ سود و نیاز سرمایه‌داری به محدود کردن سرمایه‌گذاری است که به خصوص برای سرمایه‌های کم سود متضمن خطر است. چرا که ورود سرمایه جدید با مال به افزایش اشتغال و دستمزدها منجر می‌شود و تأثیرات آن از جهات مختلف هزینه تولید را افزایش خواهد داد. در ممانعت از جریان آزاد سرمایه‌ها نیز مانند ممانعت از جریان آزاد تجارت، سرمایه‌های عقب مانده اصرار بیشتری دارند چرا که صنایع پیشرفته چنانکه نویسنده کتاب خود ذکر می‌کند دست اندرکاران طرح‌هایی چنان عظیم و از لحاظ تکنولوژیک تکامل یافته هستند که اساساً بدون پیوستگی به سرمایه‌های بین‌المللی هم تراز خود قادر به فعالیت نیستند.

دامنه کتاب وسیع است و اطلاعات و وسایل بسیاری را مطرح میکند که می‌توان در مورد آن سخن گفت. اما برای آن که بحث به زمینه‌های گوناگون و پراکنده نکشد به همین انسداد کسفاقت می‌کنیم و سخن را به پایان می‌بریم.